

پروپاگانداى رادیویى خاکستری و سیاه بر ضد آلمان نازی

● رابرت رون^۱
ترجمه: محمدرشید صوفی

یکی از مشکلاتی که در تهیه تاریخ نظامی، آنگاه که در پی عینیت محض باشیم، پیش می‌آید، تمایل مورخان به طرفداری از یک طرف به‌طور ضمنی است. در این مقاله که به مطالعه پروپاگانداى رادیویى بر ضد آلمان در طول جنگ جهانی دوم می‌پردازد، سعی بر این است که از افتادن در این دام دوری شود؛ اما از خواننده انتظار می‌رود که با این متن زیرکانه برخورد کند؛ چرا که در این گزارش دوستان خوب ما (منظور جبهه متحدین)، ممکن است مرتکب کارهای بسیار خبیثانه‌ای شوند و دوستان بد ما، یعنی نازی‌ها، در معرض دروغ‌های کثیف، اطلاعات نادرست، شایعه‌پراکنی و حيله و نیرنگ قرار بگیرند. دوستان خوب ما همه این کارها را با این هدف که ضعف دولت نازی را برضد خودش به کار بگیرند، انجام می‌دادند.

مشکل اصلی در بررسی این عملیات‌ها که عمدتاً بریتانیا آنها را انجام می‌داد، این بود که تقریباً تمام مدارک و اسناد مربوطه در اواخر جنگ نابود شدند تا جلوی رسوایی ناشی از افشای تاریخی دروغگویی دولتی گرفته شود.

منابع مورد استفاده در این مقاله، یک سری مطالب پراکنده به‌علاوه دو بیوگرافی به‌نام‌های بازی سیاه و بومرنگ سیاه، نوشته دو تن از مجریان اصلی این عملیات‌هاست. بیشتر شواهد ارائه‌شده در این مقاله روایتی و داستان‌مانند است. فرضیه تحقیق

این است که ایستگاه‌های رادیویی بریتانیایی با وانمود به آلمانی بودن، تعقل آلمانی‌ها را تحت تأثیر خود قرار دادند.

شواهد روایتی بر وجود و تأثیر رادیوهای خاکستری و سیاه

(برای مثال از دفترچه یادداشت گوبلز (Goebbels)،
۲۸ نوامبر ۱۹۴۳)

«عصرهنگام، وقتی که ایستگاه سخن‌پراکنی سربازان کالیس (Calais) بمباران شد، شواهد نگران‌کننده‌ای به دست ما افتاد، حاکی از اینکه اولاً؛ این ایستگاه از انگلستان اداره می‌شده و دوم اینکه؛ ایستگاه مذکور از موج کوتاهی مشابه با موج ایستگاه رادیویی آلمان استفاده می‌کرده است. شواهد نشان می‌دهد که این ایستگاه به امر ظریف پروپاگاندا مشغول بوده است و با بذل اندکی توجه، می‌توان چنین نتیجه گرفت که انگلیسی‌ها دقیقاً می‌دانسته‌اند که چه چیزهایی را از بین برده‌اند و چه چیزهایی را سالم باقی گذاشته‌اند.»

تعریف اصطلاحات همراه با مثال:

اصطلاح	مثال	اعلام منبع
پروپاگاندا سفید (دارای هویتی معلوم)	رادیو BBC، رادیو برلین، رادیو VOA	«این صدای لندن است» «این صدای آلمان است»
پروپاگاندا خاکستری (دارای هویتی مبهم)	رادیو GSI، رادیو Der Chef	«این صدای GSI است» «گوش بسپارید به Der Chef»
پروپاگاندا سیاه (دارای هویتی نامشخص)	رادیو کنکورديا Concordia (فرانسه ۱۹۴۰، توسط گوبلز)	«این رادیو کنکوردياست»
	رادیو اداری آلمان (یک رادیوی بریتانیایی)	

داشته باشند؛ در حالی که رادیوهای خاکستری و سیاه از این محدودیت به‌دور هستند.

البته این نکته را نیز به ذهن بسپارید که پروپاگاندا سفید، چه از برلین و چه از لندن، نیز می‌تواند تحریف کند و یا دروغ بگوید. در حقیقت، می‌توان ادعا کرد که نسبت به رادیوهای سفید، درصد بالاتری از اطلاعات منتشرشده از رادیوهای خاکستری و سیاه، درست و صادقانه است. این را هم به ذهن بسپارید که در پروپاگاندا سفید از ضمیرهای «من» و «شما» بیشتر استفاده می‌شود، در حالی که پروپاگاندا خاکستری و سیاه ضمیر «ما» را بیشتر به‌کار می‌برد. زمانی رئیس پروپاگاندا خاکستری و سیاه انگلستان گفته بود: «ما هرگز نباید به‌اشتباه دروغ بگوییم». جوزف گوبلز، وزیر پروپاگاندا آلمان نازی، با یادآوری آشوب‌های جنگ جهانی اول در آلمان، عملیات‌های پروپاگاندا خود را ضروری می‌خواند و شدیداً احساس می‌کرد که پروپاگاندا دشمن این بار نیز می‌تواند مرگبار باشد. در این مقاله خواهیم دید که چطور گوبلز توانست استماع رادیوهای بیگانه را ممنوع و حتی گوش دادن به رادیوهای خودی را یک امر وطن‌پرستانه قلمداد کند. همچنین خواهیم دید که چگونه سفتون دلمر - که یک شهروند انگلیسی متولد آلمان بود - با توسل به حیل‌های گوناگون توانست، جلوی عملیات‌های گوبلز را گرفته و آنها را دچار شک و ناباوری کند.

سیر تکامل پروپاگاندا خاکستری و سیاه

پروپاگاندا سیاه و خاکستری ریشه در ۵۰۰ سال قبل از میلاد دارد؛ زمانی که سان تزو (Sun Tzu) از شایعه همچون سلاح جنگ بهره برد. قبل از ظهور رادیو، اتفاقاتی رخ داد که اشاره به آنها خالی از فایده نیست. در سال ۱۹۱۸، خانه «لرد نرثکلیف» در لندن به کارخانه تولید انواع پروپاگاندا برضد آلمانی‌های جبهه غربی تبدیل شده بود. تنها در اکتبر ۱۹۱۸، بیش از پنج میلیون بسته حاوی یک روزنامه اطلاعات نظامی با عنوان «ارتش و وطن» و نیز جزوه‌های گمراه‌کننده‌ای که جلد‌هایی مشابه جلد کتاب‌های آلمانی داشتند، به داخل سنگرهای آلمانی‌ها ریخته شد. تصور کنید که این عملیات چگونه به شکل‌گیری تئوری «از پشت خنجرزدن» بعد از جنگ جهانی اول و نیز شکل‌گیری چارچوب ذهنی سرباز وظیفه ادولف هیتلر (Adolf Hitler) انجامید.

در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، مردم همه‌جا با رادیو ظاهر می‌شدند. در عصر ما که رسانه‌ها همه‌جا را فراگرفته‌اند، درک و تصور تأثیر جادویی رادیو در آن زمان سخت به نظر می‌رسد. مردم ساعات زیادی را صرف ورفتن با رادیو می‌کردند و از ایستگاه‌های رادیویی مختلف اطلاعات می‌گرفتند. اگر شما روزنامه‌خوان باشید، ممکن است دو یا سه روزنامه بخوانید؛ اما در رادیو شما به راحتی می‌توانید از بیش از ده منبع مختلف بهره ببرید. هیتلر عاشق

محدودیت‌های این کار تحقیقی و معنای پروپاگاندا

هدف اصلی این مقاله، پرداختن به پروپاگاندا خاکستری و سیاه است. بنابراین، بررسی رادیوهای سفید مانند: لرد هاو هاو (Lord HawHaw)، اکسیس سلی (Axis Sally)، BBC و نازی جاز (Nazi Jazz) از هامبورگ و یا رادیوهای دیگری که دارای هویت‌های مشخص و واضح هستند، در نظر نیست. توجه داشته باشید که مشکل اصلی منابع سفید و در واقع دلیل اصلی شکل‌گیری منابع سیاه و خاکستری، این است که منابعی مانند لندن کالینگ (London Calling)، یانکی دودل (Doodle Yankee) و یا رادیو برلین از طرف شنوندگان جبهه مقابل به‌عنوان «پروپاگاندا دشمن» شناخته می‌شوند و یا شانس اینکه رادیویی مانند BBC در آلمان شنونده داشته باشد، وابسته به وجود آن دسته از مخاطبان آلمانی است که گرایش‌های ضد آلمان نازی

رادیو بود و گوبلز هم در سال ۱۹۳۳ مقاله‌ای با عنوان «رادیو، هشتمین قدرت بزرگ» نوشت.

بیشتر صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که اولین استفاده ثبت‌شده از پروپاگانداي خاکستری و سیاه رادیویی، پروپاگانداي نازی برضد نازی بود. هواداران اوتو استراسر (Otto Strasser) که یک نازی خائن به حساب می‌آمد، بین سپتامبر ۱۹۳۴ و ژانویه ۱۹۳۵، یک فرستنده موج کوتاه در چکسلواکی راه‌اندازی کردند. این فرستنده ادعا می‌کرد که از داخل آلمان برنامه پخش می‌کند؛ اما چندی نگذشت که نیروهای گشتاپو (Gestapo) این ایستگاه را ردیابی کرده، با اعزام تیمی به چکسلواکی مهندس مسئول این پروژه را کشتند و دستگاه فرستنده رادیویی آن را نابود کردند.

در حدود یک ماه بعد از حمله آلمان به لهستان، وزارت ارشاد و پروپاگاندا به ریاست گوبلز، بخش سومی را با عنوان «سرویس کنکورديا» به سرویس‌های داخلی و بین‌المللی خود افزود. هنگامی که جنگ با هدف تسخیر فرانسه ادامه داشت، فرانسویان متوجه وجود رادیوهای ناشناسی شدند که وانمود به کمونیست بودن می‌کردند و بر صلح و آشتی‌گرایی تأکید داشتند. در عین حال پیام‌هایی نظیر: «فرانسه ضعیف شده»، «آلمان بسیار قوی است» و «بریتانیا از فرانسه در جهت اهداف امپریالیستی خود استفاده می‌کند» پخش می‌کردند. همچنین این ایستگاه‌ها به برملا کردن ضعف‌های صنعت اسلحه‌سازی فرانسه می‌پرداختند. یکی از این رادیوها گزارش می‌داد که کادر رهبری دولت فرانسه از کشور فرار کرده و مردم را به حال خود رها کرده است. مسئولان این رادیو، همچنین از وجود وبا در پاریس خبر می‌دادند و به شنوندگان توصیه می‌کردند که پس‌اندازهای خود را از بانک‌ها خارج و برای خود مواد غذایی ذخیره کنند. گوبلز در دفتر یادداشت خود می‌نویسد: «وزیر اعلام کرد که بر اساس تحلیلی که کادر سیاسی ما انجام داده‌اند، تأثیر برنامه‌های پخش شده تأیید گردیده و موفقیت آنها صددرصد بوده و حتی شکاف در نیروهای دشمن به میزان زیادی در نتیجه این برنامه‌ها بوده است». در بیست و چهارم ژوئن، یعنی دو روز بعد از سقوط فرانسه، ایستگاه‌های رادیویی آلمان به فعالیت خود پایان دادند؛ چرا که به آنچه هدفشان بود، دست یافته بودند.

مدت کمی بعد از سقوط فرانسه، گوبلز ایستگاه سخن‌پراکنی بریتانیای جدید را به راه‌انداخت. آلمانی‌ها همچنین ایستگاهی را به اسم رادیو دبانک (Debank) برای شنوندگان آمریکای شمالی ایجاد کردند. این ایستگاه که در برمن (Bremen) قرار داشت، ادعا می‌کرد که «صدای آمریکای آزاد» است.

زمانی که آلمانی‌ها برای حمله به جزایر انگلستان در اوج آمادگی خود بودند، در بیست و نهم می ۱۹۴۰، گوبلز در دفتر یادداشت خود چنین نوشت: «ما با ایجاد ایستگاه‌های مخفی که در حال حاضر آماده‌به‌کار هستند، ترس را جاری ساخته‌ایم... چرچیل دائماً در حال هارت و پورت کردن است، عرق از تمام

بدن او جاری است... و این در حالی است که هنوز ایستگاه‌های ما شروع به پخش برنامه نکرده‌اند». اما نتیجه برعکس از آب درآمد و این گوبلز بود که به پایان خود نزدیک می‌شد و مسبب آن شخصی به اسم سفتون دلمر (Sefton Delmer) بود. وی در طی مبارزه انتخاباتی هیتلر در سال ۱۹۳۲، یک روزنامه‌نگار انگلیسی در کادر همراه هیتلر بود. دلمر متولد سال ۱۹۰۴ در شهر برلین بود. پدرش یک استرالیایی بود که در دانشکده انگلیسی دانشگاه برلین سمت استادی داشت. بزرگ شدن در آلمان باعث شد که «دلمر» بتواند آلمانی را بدون لهجه صحبت کند. او توانست به‌عنوان یک خبرنگار در روزنامه دیلی اکسپرس (Daily Express) - که زیر نظر «لرد بیور بروک» منتشر می‌شد - مشغول به کار شود. او از این طریق توانست رابطه شخصی با هیتلر، هس (Hess)، گورینگ (Goering)، گوبلز و روهم



(Roehm) پیدا کند.

زمانی که جنگ شروع شد، دلمر در انگلستان بود. او در آنجا مجبور بود هرگونه شک و شبهه را در مورد خودش برطرف و وفاداری خود را ثابت کند. سران انگلیسی احتمال می‌دادند که او یکی از عوامل آلمان و یا هوادار نازی باشد؛ چرا که در آلمان به دنیا آمده و بیشتر عمرش را در آنجا گذرانده بود. در عین حال، آلمانی‌ها هم نام او را در لیستی که گشتاپو تهیه کرده بود، قرار داده بودند و در نظر داشتند که در صورت سقوط انگلیس از او استفاده کنند.

رادیوهای مردمی

در سال ۱۹۱۸، این پروپاگانداي متحدین بود که روحیه آلمانی‌ها

و انسجام ارتش آنها را نابود کرد. شاید با یادآوری این خاطرات تلخ بود که «هیتلر» از «گوبلز» خواست که نهایت تلاشش را بکند تا مردم آلمان فقط صدای نازی‌ها را بشنوند.

بر این اساس بود که یک گیرنده رادیویی برای مردم طراحی و در سال ۱۹۳۳ ارائه شد. بعد از آن از تمام تولیدکنندگان آلمانی خواسته شد تا مدل‌هایی از این «رادیوهای مردمی» را با قیمت استاندارد ۷۶ مارک تولید کنند.

در آن زمان مکرراً از رادیوهای آلمان پخش می‌شد که: «گوش دادن به رادیوهای بیگانه، اقدامی بر ضد امنیت ملی مردم بوده، جرم به حساب می‌آید و مجازات آن نیز بر طبق دستور پیشوا، زندان با اعمال شاقه است». بعدها در طی جنگ اعلام شد که: «گوش دادن به رادیوهای بیگانه مجازات مرگ در پی دارد». اما در ماه‌های آخر جنگ، نیاز به کسب اخبار و اطلاعات از وضعیت جنگ،

آلمانی‌ها را واداشت که به رادیوهای بیگانه متوسل شوند.

در عین حال، در دهه ۱۹۳۰، مردم آلمان در یک حرکت تبلیغاتی برای نشان دادن وفاداری خود، گیرنده‌های رادیویی‌ای را که قادر به دریافت برنامه‌های رادیویی سراسر اروپا و یا جهان بودند، تحویل



دادند و این در حالی بود که

سران آلمانی از هیچ‌گونه گزافه‌گویی درباره رادیوهای مردمی که دارای برد محدودی بودند، فروگذار نمی‌کردند. آنچه در پی می‌آید، دعای طنزآمیزی است که در آن زمان بر سر زبان‌ها جاری بود:

«پروردگارا، مرا لال گردان

که به داچو^۲ سه نیایم.

پروردگارا، گوش‌های مرا مسدود نما

که حتی یک کلمه را هم به‌طور واضح نشنوم

پروردگارا، مرا کر و کور گردان

بینی‌ام را مسدود و ذهنم را گیج کن؛

در هر حالتی به من اجازه بده که نشان دهم جهان ما شگفت‌انگیز است.

و من این را ندیده، نشنیده و نگفته می‌دانم؛

چرا که من فرزند عزیزدردانه آدولف هیتلر هستم.»

رادیو GSI

آن دسته از آلمانی‌هایی که اولین برنامه پخش شده از GSI را در تاریخ بیست‌وسوم می‌۱۹۴۱ شنیده باشند زیاد نیستند؛ اما آنهایی که این برنامه را شنیده‌اند، آن را مانند بسیاری از برنامه‌هایی که در طول جنگ جهانی دوم پخش می‌شد، بسیار باز و علنی یافتند؛ به این صورت که پیام‌های رمزی علناً در آن اعلام می‌شد. شخصی به نام در چف (Der Chef) مسئول این برنامه بود.

در ظاهر به نظر می‌رسید در چف یک افسر قدیمی دواآتسه باشد که با دیدگاه‌های متنوع و صریحش سعی دارد خود را عمیقاً وفادار به میهن و مخصوصاً پیشوا نشان دهد؛ اما در عمل وی شدیداً از سیاست‌ها و خط‌مشی‌های رهبران نازی در مورد جنگ انتقاد می‌کرد. او به‌طور کوبنده‌ای به تحقیر اعضای حزب نازی که به اسم پیشوا میهنش را تحت سلطه خود درآورده بودند، می‌پرداخت. شنوندگان این برنامه گمان می‌کردند که با یک رادیویی آلمانی زیرزمینی طرف هستند که پیام‌های رمزدار و زخم زبان‌های یک افسر ارشد را که از کار برکنار شده، پخش می‌کند.

این شخص کسی نبود جز سفنون دلمر که سال‌هایی را در آلمان گذرانده و شناخت کاملی از شخصیت آلمانی‌ها کسب کرده بود. او در آن زمان رئیس هیئت اجرایی برنامه‌های پروپاگاندایی سیاه و خاکستری انگلیس بود. حيله و نیرنگ‌های او در این کار، پایانی نداشت.

بعد از مدتی مقامات آمریکایی مستقر در آلمان به واشنگتن گزارش دادند که برنامه‌هایی از یک رادیویی زیرزمینی از یک افسر آلمانی به اسم در چف پخش می‌شود. در حقیقت دولت آمریکا تا ژوئن ۱۹۴۲ در جریان اسرار رادیوهای خاکستری و سیاه بریتانیا قرار نگرفت.

ایستگاه GSI پخش برنامه‌های خود را تا نوامبر ۱۹۴۴ ادامه داد و در طول این مدت در چف توانست هفتصد برنامه تولید کند؛ کسی که در اصل یک برلینی بود، اما قبل از شروع جنگ، آلمان را به قصد انگلستان ترک کرده بود. پایانی دراماتیک هم برای GSI و در چف در نظر گرفته شده بود؛ به این صورت که در حین پخش یکی از آخرین برنامه‌های این ایستگاه، به ناگاه صدای مهمه و داد و فریاد پخش شد و با صدای شلیک گلوله پایان پذیرفت تا این‌طور به نظر برسد که بالأخره گشتاپو صدای این ایستگاه را در داخل خاک آلمان ردیابی کرده است؛ رویدادی که در استودیوهای انگلیس در میلتن برایان (Milton Bryan) - که یک مرکز رمزگشایی در پارک بلچلی (Bletchley) بود - صحنه‌سازی شده بود.

رادیو آتلانتیک‌سندر Atlantik Sender

در سال ۱۹۴۳، دلمر یک ایستگاه رادیویی دیگر را که آن هم برنامه‌های خود را به زبان آلمانی پخش می‌کرد، به راه‌اندخت که

آشنایی با چند اصطلاح

باندهای تلویزیونی و FM: این باندها بر خط دید استوار هستند و برد آنها در حد ۵۰ کیلومتر است.

باندهای AM: این باندها بر اساس موج متوسط و یا بلند هستند که برد آنها مخصوصاً در شب معادل صدها و حتی هزاران کیلومتر است. در طول جنگ جهانی دوم، بیشتر منابع‌های رادیویی از این نوع بودند. رادیوهای مردمی گویلز نیز دارای این مقدار برد بودند.

باندهای دارای طول موج کوتاه: آتلانتیک سندر، **GSI** و بیشتر پروژه‌های رادیویی دلمر از طول موج کوتاه که دارای بردی معادل هزاران کیلومتر و بیشتر بودند، استفاده می‌کردند.

دریافت برنامه‌ها در پروپاگاندای رادیویی خاکستری و سیاه یک موضوع کلیدی به حساب می‌آمد. در برخی نقاط در اقیانوس اطلس، دریافت سخترانی‌های هیتلر فقط با آتلانتیک‌سندر انگلیسی و به‌کمک فرستنده‌های موج کوتاه آن ممکن بود و این



انگلیسی‌ها بودند که عملاً امکان پخش آن را فراهم می‌کردند. چیزی در حدود ۹۰ درصد از برنامه‌های رادیویی فرستنده‌های انگلیسی را اخبار دریافت‌شده مستقیم از آلمان تشکیل می‌داد؛ چرا که «دلمر» بارها به پرسنل خود گفته بود: «ما هرگز نباید به اشتباه دروغ بگوییم».

اما قلب دشمن در آلمان قرار داشت؛ جایی که اکثر آلمانی‌ها، نه از رادیوهایی با طول موج کوتاه بهره‌مند بودند و نه رادیوهای AM آنها قادر به دریافت سیگنال‌های دور در طول روز بود. در آن زمان به کسانی که عضو حزب نازی بودند، یک تنظیم‌کننده ساده داده می‌شد. با کمک این تنظیم‌کننده که بر روی آن آرم حزب نازی حک شده بود و به‌آسانی بر روی رادیوهای مردمی نصب می‌شد، دریافت امواج صادره‌شده از ایستگاه‌های دور میسر می‌شد. با پیشروی جنگ، تعداد کمتری از این تنظیم‌گرها در

به آتلانتیک سندر (**Atlantik Sender**) معروف شد. تأسیس این ایستگاه به‌خواسته وینستون چرچیل بود. چرچیل خیلی علاقه‌مند بود که برای زیردریایی‌های آلمانی که آلمان را ترک می‌کردند، امواج رادیویی ارسال شود. او اعتقاد داشت که اگر برای افراد سوار بر این زیردریایی‌ها اخبار و اطلاعاتی که واقعی به نظر می‌رسد ارسال شود، با احتمال بالایی پذیرش و باور خواهد شد. به‌این منظور ایستگاه آتلانتیک‌سندر به راه افتاد و برای اینکه برنامه‌های این ایستگاه آلمانی‌تر به نظر برسد، موسیقی نظامی آلمانی ضبط‌شده نیز در برنامه‌ها پخش می‌شد. در لابه‌لای برنامه‌ها، شایعاتی مبنی بر اینکه «آلمانی‌های زندانی در آمریکا با دست‌مزد‌های بالا مشغول به کار هستند»، گنجانده شده بود. هدف این بود که آلمانی‌ها احساس کنند که اگر خود را تسلیم نمایند، از امتیازات خاصی برخوردار خواهند شد. مقامات آلمانی متوجه این رادیوی پروپاگاندایی شده بودند؛ اما نه می‌توانستند جلوی آن را بگیرند و نه می‌توانستند ملوانان آلمانی را از گوش دادن به آن منع کنند.

آتلانتیک سندر در بیست‌ودوم مارس ۱۹۴۳ پخش برنامه‌هایش را آغاز کرد که از ساعت ۸ عصر شروع شده، تا ساعت ۱۱ شب ادامه داشت. گوینده محبوب آتلانتیک‌سندر، ویکی (Vicky)، معشوقه ملوانان آلمانی بود. او برای ملوانان، تبریک روز تولد می‌فرستاد، تولد دختر یا پسرشان را به آنها تبریک می‌گفت و یا از مشکلاتی که زنان و فرزندان ملوانان با آنها روبه‌رو بودند، حرف می‌زد. هیچ‌کس از شیوایی صدای ویکی در نمی‌یافت که او نیمی از خانواده‌اش را در اتاق‌های گاز آسویتز (Auschwitz) از دست داده است.

آتلانتیک‌سندر امکانات زیر را در اختیار داشت:

- یک اپراتور رادیو: او سابقاً در زیردریایی‌های آلمان کار کرده بود و بسیاری از متون رادیویی را خودش می‌نوشت و در بعضی مواقع به همکاران سابقش مشاوره می‌داد.
- موسیقی، از بهترین انواع آن: این ایستگاه از آهنگ‌هایی استفاده می‌کرد که در داخل آلمان نازی ممنوع اعلام شده بود؛ مانند آهنگ‌هایی از مارلین دیتریچ (Marlene Dietrich) و یا آهنگ‌های جاز. یکی از مورخان دلمر را اولین کسی معرفی کرده است که سرگرمی و اطلاعات را در یک برنامه با هم ترکیب کرد.
- یک دور، تحریرگر خبرسان: این دستگاه در سال ۱۹۳۹ در لندن از آلمانی‌ها به جا مانده بود و از خصوصیات آن، این بود که وصل شدن به آن و دریافت امواج بسیار آسان بود.
- چندین فرستنده موج کوتاه سیار: که دائماً هماهنگ با زیردریایی‌های آلمانی در حرکت بودند.

اختیار افراد قرار می‌گرفت و در عین حال، مجازات استماع رادیوهای بیگانه هم به اعدام نزدیک می‌شد. هنگامی که نتیجه جنگ در بعضی جبهه‌ها به ضرر آلمان تغییر کرد، خبرگزاری‌های آلمانی اقدام به عوام‌فریبی کردند و در نتیجه نیاز به منابع خبری دیگر افزایش یافت.

مقداری ذکاوت و قطعه کوتاهی سیم کافی بود تا یک آلمانی بتواند با استفاده از رادیوهای مردمی اخبار را از ایستگاه‌های دورتر دریافت کند؛ اخباری که شاید برای آینده او حیاتی بودند. داستان زیر را یک سرباز کروات که در اوت ۱۹۴۴ در قرارگاهی در اتریش دوره می‌دید، نقل کرده است:

«... در یک جلسه سخنرانی با موضوع استراتژی‌های نظامی، یک افسر ارشد آلمانی استراتژی‌های متحدین را برای جدا کردن نورماندی از فرانسه تشریح می‌کرد. در این حین، یکی از حاضران در آخر سالن گفت: «این اتفاق افتاده است.»

سکوت بر سالن حاکم شد. بعد از چند ثانیه افسر ارشد پرسید: «شما از کجا اطلاع پیدا

کردید؟ هنوز مرکز فرماندهی عالی ارتش این خبر را اعلام نکرده است!» هیچ توضیحی لازم نبود و ما مانند سگان آب‌کشیده آنجا نشسته بودیم. بعد از مدتی، خوابگاه ما بازرسی و قطعه سیمی که به پشت رادیوی ما وصل بود، برداشته شد. خوشبختانه بعد از آن، بازرسی‌ها تمام شد؛ اما نکته اینجاست که «چند درصد احتمال دارد که این سرباز کشور را ترک کند و یا تسلیم شود؟»

از این داستان می‌توان برداشت کرد که دلمر تا چه اندازه در کار خود موفق بوده است؛ از این نظر که او توانسته بود برد رادیویش را به اتریش هم برساند. او فرستنده‌ای در اختیار داشت که برنامه‌های پروپاگاندايي خاکستری و سیاه او را به رستارین و پرتین‌ترین صدای رادیویی در آلمان بدل کرده بود؛ به طوری که حتی بر روی رادیوهای مردمی نیز که دارای برد محدودی بودند، دریافت می‌شد.

بزرگ‌ترین اسپیدیسترا در جهان

تا اوایل دهه ۱۹۴۰، قدرت پخش فرستنده‌های رادیویی ۵۰۰۰ وات بود، تا اینکه در سال ۱۹۴۱، شرکت RCA در نیوجرسی آمریکا فرستنده‌ای را با قدرت ۵۰,۰۰۰ وات، یعنی ده برابر فرستنده‌های معمولی، تولید کرد. اما وقتی که کمیسیون ارتباطات فدرال آمریکا از افزایش سقف ۵۰,۰۰۰ وات خود امتناع کرد، دولت بریتانیا از این موضوع خبردار شد و آن را از دولت آمریکا مطالبه کرد.

این فرستنده به انگلستان انتقال داده شد و انگلیسی‌ها آن را در یکی از مراکز ضدبمباران خود در سوسکس (Sussex) نصب کردند. آنها این فرستنده را بعد از اینکه ترانه انگلیسی «بزرگ‌ترین اسپیدیسترای دنیا» از گارسی فیلدز (Garcie Fields) از آن پخش شد، به همین اسم، یعنی اسپیدیسترا (aspidistra) خواندند.

در هشتم نوامبر ۱۹۴۲ در زمان تهاجم به آفریقای شمالی از این فرستنده رادیویی موقتاً استفاده شد؛ اما بعد از آن به طور کامل به خبرگزاری BBC واگذار شد تا برای پروپاگاندايي سفید به کار رود.

از آنجایی که سفتون دلمر در گرفتن این فرستنده از ایالات متحده نقش اصلی را بازی کرده بود، درخواست کرد که آن را در اختیارش قرار دهند. در اکتبر ۱۹۴۳، او یک فرستنده قوی و یک ایستگاه جدید در اختیار داشت. دلمر این بار می‌خواست پروپاگاندايي خود را برای کل اروپا که قسمت اعظم آن در اشغال آلمان بود، ارسال کند. با این کار، او توانست به گیرنده‌های رادیویی سراسر اروپای اشغال شده دسترسی یابد و حتی در آلمان برای رادیوهای مردمی گوبلز نیز برنامه پخش کند.

در سال ۱۹۴۳، دلمر یک ایستگاه رادیویی را که برنامه‌های خود را به زبان آلمانی پخش می‌کرد، به راه‌اندخت که به آتلانتیک‌سندر معروف شد. تأسیس این ایستگاه به‌خواست وینستون چرچیل بود. چرچیل خیلی علاقه‌مند بود که برای زیردریایی‌های آلمانی که آلمان را ترک می‌کردند، امواج رادیویی ارسال شود.

سولدیتن سندر کالیس

در آن زمان، آتلانتیک سندر که از موج کوتاه بهره می‌گرفت، تولیدات رادیویی خود را افزایش داده و توانسته بود شب از ساعت شش و نیم عصر تا هفت صبح روز بعد برنامه پخش کند. در همین زمان، دلمر با استفاده از فرستنده قوی

اسپیدیسترا، ایستگاه سولدیتن سندر کالیس (Calais Soldatensender) را با طول موج متوسط راه‌اندخت و به این وسیله توانست به حجم عظیمی از مخاطبان در فرانسه - که در اشغال آلمان بود - دسترسی یابد.

سیگنال‌های ارسالی این ایستگاه به‌اندازه‌ای قوی بود که در بعضی مواقع باعث حذف سیگنال‌های ارسال شده برای نظامیان آلمانی مستقر در فرانسه می‌شد. ساعات پخش برنامه‌های این ایستگاه روز به روز در حال افزایش بود؛ به طوری که در روز ششم ژوئن سال ۱۹۴۴ از ساعت هشت عصر تا پنج صبح روز بعد برنامه پخش کرد.

با پیشروی هجوم نیروهای متحدین در سال‌های ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵، ارتباطات آلمانی‌ها مختل شد و بسیاری از فرماندهان آلمانی برای کسب خبر از وضعیت جنگ به ناچار به سولدیتن‌سندر کالیس روی آوردند و از اطلاعات و اخبار آن که مرتب تازه می‌شد، برای تنظیم و سازماندهی نیروهای خود بهره گرفتند. حدود ۹۹ درصد از اخبار و اطلاعات ارسالی این ایستگاه درست و دقیق بود؛ ولی صدمین درصد بر اساس تاکتیک‌های

خاص متخصصان، نادرست ارسال می‌شد و نیروهای آلمانی را به دام می‌انداخت.

اتفاقاتی که در این ایام روی داد، به خوبی نشان‌دهنده این نکته بود که شنوندگان آلمانی به جزئیات برنامه‌های پخش شده از این ایستگاه کاملاً توجه می‌کنند، در بعضی موارد به تسلیم نیروهای آلمانی انجامید. برای مثال، زمانی که **سولدیتن‌سندر کالیس** در مورد سلاح‌های فوق پیشرفته آمریکا خبرپراکنی می‌کرد، از نوعی خمپاره فسفوری سخن به میان آورده بود که قادر به نفوذ در هر مانعی بود. یک ژنرال آلمانی که جلوی پیشروی نیروهای متحدین را به شبه‌جزیره شربورگ (Cherbourg) گرفته بود، اعلام می‌کرد که به او دستور داده شده که تا آخرین نفر به مبارزه ادامه دهد. سپس هنگامی که برای خروج از مخمصه مذاکراتی در حال انجام بود، ژنرال آلمانی معتقد بود که اگر نیروهای آمریکایی یکی از خمپاره‌های فسفوری‌شان را شلیک کنند، آنها ناچار خواهند بود تسلیم شوند. آمریکایی‌ها هم یک خمپاره ضدتانک معمولی به دیواره دژی که ژنرال و نیروهایش در آن قرار داشتند، شلیک کردند. همین یک خمپاره کافی بود تا ژنرال به اتفاق نیروهایش از دژ خارج و تسلیم شوند!

با سقوط کالیس توسط نیروهای کانادایی در اواخر سال ۱۹۴۴، **سولدیتن‌سندر کالیس** نام خود را به **سولدیتن‌سندر وست (West Soldatensender)** تغییر و کماکان به کار خود ادامه داد. این ایستگاه این بار سعی داشت تا سخنگوی سربازان خط مقدم باشد که خواستار پایان جنگ بودند تا آلمان نجات پیدا کند. تیر نقد **سولدیتن‌سندر وست** این بار متوجه **هیتلر** بود؛ کسی که قبلاً هیچ‌گاه به‌طور مستقیم از وی انتقاد نشده بود. گزارش‌های این ایستگاه حاکی از آن بود که **هیتلر** به بیماری **علیل و عصبی** مبدل گشته که با تزریق مواد مخدر خود را سر پا نگه داشته است. برای نمونه، یکی از گویندگان این ایستگاه در یکی از برنامه‌ها اعلام کرد: «دشمن آرزویی جز این نمی‌تواند داشته باشد که رهبر ما کسی باشد که با غرور و غفلت خود در هر کاری و هر جایی دخالت می‌کند... یک چنین شخصی برای متحدین یک متحد است.»

انکار

دعای طنزآمیزی را که در آلمان بر سر زبانها نجوا می‌شد، به خاطر بیاورید. یکی دیگر از طنزهایی که در زمان جنگ در آلمان رایج بود و دل‌مرد هم در برنامه‌های پروپاگاندايي خاکستری و سیاه خود زیاد از آن بهره می‌گرفت، داستانی است که در پی می‌آید: «اینجا برلین است، سال ۱۹۴۴؛ بعد از یک بمباران سهمگین، مردی که از جیره‌بندی و بدبختی به تنگ آمده است، به رستورانی پناه برده تا غذای خوبی برای خود تهیه کند.

مرد: یک بطری **ریزلینگ (Riesling)**

پیشخدمت: نداریم.

مرد: **Gewurztraminer**؟

پیشخدمت: نداریم.

آن مرد با ناامیدی می‌گوید: بسیار خوب، آرتیشو^۴ می‌خواهم با کره؛ بعدش هم یک تکه گوشت خوک برشته با لوبیا سبز. پیشخدمت: نه آرتیشو داریم و نه گوشت خوک برشته! سؤال و جواب آن مرد با پیشخدمت بر این منوال ادامه پیدا می‌کند؛ یعنی هر چیزی که آن مرد طلب می‌کند، پیشخدمت جواب می‌دهد که ندارد. در نهایت بعد از مدتی که آن مرد زیر نگاه خیره حاضران در رستوران معذب می‌شود، با بی‌میلی درخواست **برندی (Brandy)** با سیگار می‌کند؛ ولی این بار هم با جواب «نداریم» مواجه می‌شود. در این لحظه آن مرد به خشم آمده و مشتت بر می‌کوبد و با فریاد می‌گوید «این لعنتی! این حرامزاده! کشور ما را خراب کرد!»

ناگهان دو مرد که در میز کناری نشسته‌اند، برمی‌خیزند و خود را مأموران گشتاپو معرفی و او را بازداشت می‌کنند. آن مرد هم با صدای بلند می‌پرسد: «مگر من چه کار کردم؟ فقط یک کمی عصبانی شدم؛ همین!»

مأموران گشتاپو: تو معترض شدی و به پیشوا تهمت زدی! مرد: من اعتراض کردم، درست است؛ ولی... به پیشوا چیزی نگفتم!

او در حالی که به مردم بهت‌زده رستوران نگاه می‌کند، ادامه می‌دهد: «البته، هنوز هم می‌گویم که چرچیل، آن حرامزاده، کشورمان را به این روز انداخته است!» سپس به طرف مأموران گشتاپو رو می‌کند و می‌پرسد: «مگر شما چه کسی منظورتان است؟!»

به عبارت دیگر، در یک نظام دیکتاتوری، درک درست و سوءتفاهم دو امر بسیار حیاتی و حساس هستند. بنابراین، تصور کنید که شما در حال گوش دادن به یک رادیو با پروپاگاندايي سیاه هستید؛ در حالی که گزارش ایهام‌داری در حال پخش است، ناگهان یک مأمور نازی دوآتشه وارد می‌شود؛ خوش‌شانسی شما به این نکته وابسته است که یک دقیقه بعد خبر مستقیمی از وزارت گوبلز یا از نطق **هیتلر** پخش شود؛ گزارشی که بسیار شفاف و واضح باشد. فرمول **دل‌مرد** برای این وضعیت اینچنین است: **بدگویی، پوشش خبری، پوشش خبری، بدگویی، پوشش خبری، پوشش خبری، ...**

محتوا

چه چیز دیگری در برنامه‌های پروپاگاندايي **دل‌مرد** وجود داشت؟ متأسفانه امحاء مدارک و اسناد مربوط به این ایستگاه‌های رادیویی توسط انگلیس مرا از آوردن مثال‌های زنده محدود کرد؛ اما وجود اعلامیه‌هایی که آنها نیز با نظارت **دل‌مرد** تولید می‌شدند، سرنخ‌هایی

به دست می‌دهد که نشان از هماهنگی این اعلامیه‌ها با برنامه‌های پخش شده از ایستگاه‌های **GSI**، **آتلانتیک‌سندر** و **سلدیتن‌سندر** دارد.

گوبلز هم در مقابل اقدام به چاپ اعلامیه‌ها و خبرنامه‌هایی برضد نیروهای متحدین نمود. برای نمونه، می‌توان به دو خبرنامه با عنوان‌های **نخریختن (Nachrichten)** و **لوداون (Lowdown)** اشاره کرد. **نخریختن** به زبان آلمانی و برای سرزمین‌های تحت اشغال آلمان چاپ می‌شد و **لوداون** به زبان انگلیسی بود و دیدی توهین‌آمیز به نیروهای متحدین داشت.

عملیات‌های مغل اعصاب

در اینجا کاربرد رادیوهای پروپاگاندایی سیاه متفاوت است و می‌توان آن را نوعی کاربرد تاکتیکی و یا یک پروپاگاندای سیاه محض، به حساب آورد؛ چرا که در این روش، سعی منبع پروپاگاندا به وانمود به اینکه یک منبع رسمی و قانونی است محدود نمی‌شود؛ بلکه عملاً به یک منبع رسمی و قانونی تبدیل می‌شود و با این کار، اعصاب شنونده را خرد کرده، به هم می‌ریزد. تحقیق من برای یافتن مثال‌هایی از عملیات‌های مغل اعصاب، به یافتن دو نمونه از این عملیات‌ها انجامید. یکی از آنها را در فیلمی که بر اساس زندگینامه یک خانواده آلمانی در شرق آلمان تولید شده بود پیدا کردم که قسمت کوتاهی از آن به پروپاگاندای یک رادیوی سیاه شوروی اشاره دارد. در این قسمت از فیلم، یک خانواده پروسی در بالکن خانه خود نشسته‌اند و صدای شلیک توپ‌های روسی از دور شنیده می‌شود. آنها به اخبار آلمانی از یک ایستگاه رادیویی گوش می‌دهند. آوارگی باعث جمع‌شدن اعضای خانواده در آن خانه شده است. در رادیو، گوینده آلمانی در حال خواندن اخبار است: «... اطلاعات بیشتر از مراکز فرماندهی پیشوا...» در این حین، به نظر می‌رسد همان گوینده است که ادامه می‌دهد: «همان طور که شما می‌دانید، او یک دیوانه است» اما بعد گوینده اصلی بدون مکث بقیه خبر را ادامه می‌دهد. اعضای خانواده به همدیگر حتی نگاه هم نمی‌کنند. فقط یک نفر یواشکی رادیو را خاموش می‌کند. برای چند لحظه سکوت حاکم می‌شود. بدون شک هیچ‌کدام از آنها آنچه را که شنیده‌اند، تکرار نمی‌کنند؛ چرا که ممکن است گشتاپو سوءتعبیر کند. فشار جنگ، آوارگی و نبود امنیت جانی، همه این موارد، از چهره اعضای خانواده به‌خوبی قابل برداشت است. حال به این بیندیشید که تمام این مسائل و مشکلات در اثر رهبری به‌وجود آمده که «دیوانه است».

در سال‌های اول جنگ، یعنی ۱۹۴۰، ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲، اکثر آلمانی‌ها علاقه زیادی به هیتلر پیدا کرده بودند. حتی آنهایی که در ابتدای جنگ از او حمایت نمی‌کردند، بعد از اینکه وی توانست پیروزی‌هایی در فرانسه و روسیه کسب کند، به هواداران

او پیوستند. در سال‌های ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ که جرعه‌های شکست آلمان زده شد، متحدین در این اندیشه بودند که چطور از پس سنگرهای نازی‌ها بر بیایند؛ چرا که در سال‌های ۴۰ و ۴۱ عزم راسخی را در چهره خوشحال آنان مشاهده کرده بودند.

در این زمان، اسپیدسترا قدرت پخش خود را از ۵۰۰ هزار وات به ۶۰۰ هزار وات افزایش داده بود و از آن در راستای عملیات‌های اختلال اعصاب بهره می‌برد. در سال ۱۹۴۵ اسپیدسترا همچون یک رادیوی سیاه عمل می‌کرد؛ به این صورت که عنوانی برای خود نداشت و با فرکانس کانال‌های رادیویی نازی‌ها برنامه پخش می‌کرد.

عصرهنگام سی‌ام مارس، اسپیدسترا بر روی فرکانس برلین و هامبورگ قرار گرفت و به شنوندگان هشدار داد: «متحدان در تلاشند با تماس‌های تلفنی کاذب از شهرهای گرفته‌شده به شهرهای آزاد، آشفتنگی و هرج‌ومرج ایجاد کنند». همچنین اسپیدسترا به شنوندگان توصیه کرد که: «از این به بعد، به هر دستورالعمل و گزارش تلفنی با دیده شک بنگرید و بلافاصله به آن عمل نکنید؛ بلکه با منبعی که با شما تماس گرفته، دوباره تماس بگیرید و اطمینان حاصل کنید.» گوش‌سپردن به این پیام رادیویی کافی بود تا کلیه دستورالعمل‌های تلفنی با تأخیر اجرا شوند. همچنین افزایش شمار تماس‌ها خودبه‌خود شبکه نیمه‌فلج مخابراتی آلمان را به هم می‌ریخت.

همچنین در عصرهنگام هشتم آوریل، اسپیدسترا وارد کانال رادیویی هامبورگ و لپزیگ شد تا درباره اسکناس‌های تقلبی رایج در بازار هشدار دهد. عصر روز بعد هم در اطلاعیه‌ای به مردم توصیه کرد که به مناطق مرکزی و شرق آلمان پناه ببرند تا از بمباران‌های هوایی متحدین در امان باشند.

آلمانی‌ها هم در برابر این اختلال‌های رادیویی، به‌طور پیاپی به پخش اطلاعیه‌هایی در ایستگاه‌های رادیویی خود اقدام کردند. برای نمونه به اطلاعیه زیر توجه کنید:

«دشمن به پخش توصیه‌های کاذب بر روی فرکانس‌های ما اقدام کرده است. مواظب باشید گمراه نشوید! این اطلاعیه رسمی از طرف **Reich** به شما ابلاغ می‌شود!» اما اسپیدسترا هم مشابه این اطلاعیه را صادر کرد که در زیر می‌خوانید:

«دشمن به پخش توصیه‌های کاذب بر روی فرکانس‌های رادیویی ما اقدام کرده است... این اطلاعیه رسمی از طرف...».

ممکن است این بحث پیش بیاید که چگونه آلمانی‌ها در ابتدا مقاومت کمی در برابر نفوذ و پیشرفت حزب نازی نشان دادند. در مقابل، انگلیسی‌ها مجبور شدند که دست به ابتکار بزنند. آنها به دل‌مرد که شناخت کاملی از آلمانی‌ها داشت، متوسل شدند. ستاره ایستگاه **GSI**، یعنی در چف، یک نجیب‌زاده پروسی بود که مانند لقب در ولک (**Der Volk**) به دیده احترام نگریسته

می‌شد. اما او شخصی را بازنمایی می‌کرد که به وضع موجود معترض بود. اوایل دهه ۳۰ که دلمر در هیئت یک خبرنگار انگلیسی هیتلر را همراهی می‌کرد، روزی هیتلر او را به کناری کشید و برای او تشریح کرد که چگونه می‌خواهد با انگلستان متحد شود و در ضمن دیدگاهش را در مورد تمایل به سرمایه‌داری که در هر انسانی وجود دارد گفت.

هیتلر در کتاب خود با عنوان **نبرد من (Mein Kampf)** آورده است: «با کمک یک پروپاگاندا مقاومت و زیرکانه می‌توان حتی بهشت را به صورتی جهنم و یا زندگی مشقتباری را به‌مانند زندگی در بهشت القا کرد». با این همه، من فکر نمی‌کنم که برنامه‌های رادیویی انگلیس الهام‌گرفته از نازی باشد؛ اما می‌توانم ادعا کنم که اشتیاق دلمر ممکن است از شناختش نسبت به **رادیو کنکورديا** نشئت گرفته باشد و اینکه او می‌خواست نازی‌ها نیز از آنچه برای بقیه تجویز می‌کنند، بچسبند.

گوبلز عقیده داشت که پروپاگاندا، آن هم از نوع خاکستری و سیاه، به‌مانند یک شمشیر دولبه عمل می‌کند. او در دفتر یادداشت‌های خود اذعان می‌کند نگران این است که بین حزب نازی و مردم آلمان جدایی بیفتد.

نیروهای نظامی شوروی به مرزهای شرقی آلمان نزدیک می‌شدند و جنگ به پایان خود نزدیک می‌شد. در آن زمان شعار ایلیا ایرنبرگ (Ilya Ehrenburg) که اهل شوروی بود در جهان رایج شده بود: «ای رفیق، آلمانی بودن را در خودت بکش!». در مقابل، طنز خشنی نیز در میان توده‌های مردم آلمان - البته بیشتر تحت تأثیر پروپاگاندا خاکستری و سیاه - با این مضمون پیچ می‌شد: «از جنگ لذت ببرید که صلح وحشتناک خواهد بود!»

اما موضوعی که درباره پروپاگاندا خاکستری و سیاه بررسی نکردیم، اخلاق است. اینکه آیا پروپاگاندا خاکستری و سیاه یک سلاح لطیف برای جنگ است؟ از طرف دیگر، آیا گلوله‌های توپ اخلاق‌گرایانه‌تر است یا برنامه‌های پروپاگاندايي؟ و آیا برنامه‌های پروپاگاندايي برای هر دو طرف فرستنده و گیرنده مضر و فاسد است؟ و تاریخ به آن چگونه نگاه می‌کند؟ بعضی‌ها معتقدند که پروپاگانداي انگلیس در پایان جنگ جهانی اول زمینه را برای تئوری «از پشت خنجرزدن» و ظهور نازیسم آماده کرد. نمی‌دانم باور می‌کنید یا نه؛ ولی ذهن‌های پشت پروپاگانداي خاکستری و سیاه انگلیس به بحران اخلاقی بعد از جنگ می‌اندیشیدند. سفتون دلمر در کتاب خودش، **بومرنگ سیاه**، نگرانی خود را ابراز می‌کند که عملیات‌های پروپاگانداي خاکستری و سیاهش به افزایش به‌وجود آوردن اسطوره یک نیروی دفاعی ضدنازی خوب کمک خواهد کرد.

بعد از رسوایی «واترگیت» در دهه ۱۹۷۰، روزنامه‌ها و مجلات اقدام به افشای حیل‌ها و نیرنگ‌هایی کردند که تا آن وقت به کار برده شده بودند و در این میان در بریتانیا به عملیات‌های

پروپاگانداي سیاسی این کشور با همکاری آمریکا نیز اشاره شد. در این راستا به‌کنایه گفته می‌شد: «ملتی که در جنگ پیروزی را کسب کرد، در زمان صلح شکست را تجربه می‌کند».

وضعیت رادیوی سیاه و خاکستری در حال حاضر

آیا امروزه هنوز هم از رادیوهای سیاه و خاکستری استفاده می‌شود؟ متن زیر برگرفته از مکاتبه‌ای است که من در زمان حمله آمریکا به عراق با نیک گریس (Nick Grace)، مؤسس سایت o.comidarenitsednal.com کرده‌ام:

«زمانی که مقاله شما را می‌خواندم، اغلب به یاد تکنیک‌هایی می‌افتادم که کادر بوش برای آرام کردن بغداد و ارتش عراق در ماه‌ها، روزها و ساعت‌هایی که منجر به آزادی عراق شد، به‌کار می‌بردند. پرواضح است که واشنگتن عملیات‌های انگلیس را در طول جنگ جهانی دوم برضد آلمان مرور کرده و از عملیات‌هایی مانند اختلال، تماس‌های تلفنی مخفیانه و همچنین استفاده از شخصیت‌های مورد اعتماد - همانند

در زمان جنگ جهانی مکرراً از رادیوهای آلمان پخش می‌شد که: «گوش دادن به رادیوهای بیگانه، اقدامی برضد امنیت ملی مردم بوده، جرم به حساب می‌آید و مجازات آن نیز بر طبق دستور پیشوا، زندان با اعمال شاقه است».

آنچه آتلانتیک‌سندر انجام داد - بهره گرفته است. برای نمونه می‌توان به رادیو المستقبل و رادیو تکریت که هر دو را سازمان سیا حمایت مالی می‌کرد، اشاره نمود. لازم به ذکر است که این دو ایستگاه افسران ارتشی و فداییان حزب بعث را نشانه گرفته بودند. رادیو تکریت یک ایستگاه سیاه و رادیو المستقبل یک ایستگاه خاکستری است. هر دو ایستگاه وابسته به گروهی هستند به اسم «وفاق» (یا اتحاد ملی عراق) که آن را هم لانجلی (Langley) - که جزو سیا محسوب می‌شود - ایجاد کرده است».

درباره استفاده‌های موفقیت‌آمیز از پروپاگانداي خاکستری و سیاه برای تشویق افسران عراقی به ترک ارتش در جریان حمله آمریکا به عراق می‌توان بسیار نوشت. سایت کلندستین رادیو در زمینه رادیوهای مخفی از جمله رادیوهای خاکستری و سیاه به بررسی و تحقیق می‌پردازد. اگر در زمینه پروپاگانداي سیاه و خاکستری جست‌وجویی در سایت‌های مشابه انجام شود، فعالیت‌های پروپاگانداي صورت‌گرفته در ایرلند، کامبوج، افغانستان و نیز عراق آشکار می‌شود.

نتیجه‌گیری

می‌توانم با تأکید بگویم که درباره نتایج جنگ نمی‌توان نتیجه‌گیری خاصی کرد؛ ولی می‌توان همانند تحقیقی که در موضوع بمباران‌های استراتژیک صورت گرفته بود، به اندازه‌گیری میزان خسارات و ویرانی‌ها پرداخت.

مسئولان مؤسسه تحقیقاتی EOS در ماه می سال ۱۹۴۵ که برای تحقیقاتی در زمینه عملیات‌های پروپاگاندای خاکستری و سیاه انگلیس برنامه‌ریزی کرده بودند، با مشکل من رو به رو شدند؛ آنها خبردار شدند، تمامی اسناد و مدارک مربوط ناپدید شده‌اند و همکاران و کارمندان دل‌مر هم لایحه حفظ اسرار رسمی را امضا کرده‌اند.

در طول جنگ، «دل‌مر» با کارگذاری میکروفون‌هایی در زندان‌های اسیران آلمانی، پیوسته بازخورد عملیات‌های پروپاگاندایی خود را به‌دست می‌آورد. اسیران جنگی به‌دو دلیل زیر ذره‌بین بودند: اول برای دستیابی به اخبار تازه از زبان ملوانان زیردریایی‌ها برای ارسال به آتلانتیک‌سندر و دیگر برای آگاهی از آنچه آنها باور کرده و پذیرفته بودند. همچنین شنودها آشکار می‌کرد که آلمانی‌هایی که از این امور پروپاگاندایی مطلعند، چگونه فکر می‌کنند و چه می‌گویند؛ چرا که از نظر جامعه‌شناسی هر گروهی یک شخصیت آلفا دارد که تا حدی از حقایق امور آگاه است.

این حوزه از فطرت انسان به‌سختی تعریف‌شدنی است و ما به‌ندرت استدلالی برای تغییر نگرش پیدا می‌کنیم. آیا می‌توان گفت که دل‌مر بر این حوزه مسلط بوده است؟ ممکن است یک یا دو نفر از افراد، شنوندگان پروپاقرص GSI، در چف و یا سلدیتن‌سندر باشند و یا بمباران‌ها و تهدیدهای جانی آنها را آنقدر خسته و درمانده کرده باشد که این رادیوی مردمی نقش تنها شخصیت آلفا و یا رهبر فکری را برای این گروه بازی کند. باز هم شاهد ما، یک نقل‌قول است. بعضی از افراد که درباره پروپاگاندای خاکستری و سیاه قلم فرسایی کرده‌اند، بر این باورند که پروپاگاندا از یک شوخی و یا اتلاف وقت فراتر نیست (لرنر و کراسمن). در مقابل، عده‌ای نیز بر این گمانند که پروپاگاندای خاکستری و سیاه می‌تواند محرک سوئی برای توطئه‌گران ۲۰ جولای برضد هیتلر بوده و یا به بدبینی (هیتلر) درباره وفاداری نظامیان‌ش افزوده باشد.

«روحیه» که بعضی‌ها آن را در زمان جنگ امتیاز مهمی به حساب می‌آورند، عاملی است که به شما کمک می‌کند با وجود برتری دشمن از لحاظ تجهیزات، وضعیت جوی و شمارگان نیرو، پیروز جنگ باشید. در نوامبر سال ۱۹۴۴ «آیزنهاور» برای شناخت راه‌های تضعیف اراده آلمانی‌ها، با اعضای کمیته‌اش تشکیل جلسه داد و علل شکسته‌نشدن روحیه آلمانی‌ها بحث و بررسی شد. شاید بهتر از روحیه «اراده» یا «قلب» باشد و بتوان شکست روحیه را شکست قلب معنی کرد.

در نهایت، توجه شما را به دو سند باقی‌مانده از گوبلز از دفتر یادداشتش در سال ۱۹۴۳ جلب می‌کنم که به عملیات‌های پروپاگاندایی دل‌مر از طریق سلدیتن‌سندر سیاه اشاره دارد:

«۵ فوریه ۱۹۴۴، مرکز فرماندهی: مسائلی درباره رهبری و اقدامات تدافعی در مقابل پروپاگاندای دشمن به افسران ارشد هنگ‌ها و گردان‌های دشمن با نغرت تصورناپذیری، به کمک حيله‌ها و نیرنگ‌های متغیر و با تکیه بر دروغ‌پردازی و رواج اطلاعات نادرست، سعی در تضعیف روحیه مردم آلمان دارد و به‌مانند جنگ جهانی اول جنگ روانی به راه انداخته است. در جبهه‌های غرب فعالیت دشمن آشوبگر ماه‌به‌ماه در حال تشدید است. برای نمونه لازم است به برنامه‌های پروپاگاندایی خطرناک که از ایستگاه سلدیتن‌سندر کالیس که وابسته به دشمن است، اشاره کنم.»

در ماه‌های پایانی جنگ یک رئیس ناحیه خطاب به ارتش نوشت:

«۲۹ مارس ۱۹۴۵؛ جناب ژنرال اگر در چند روز آینده اقدام چشمگیر و مثبتی نشود، قطعاً ما با فاجعه مواجه خواهیم شد و این امر در نتیجه وضعیتی است که غرب برای تضعیف روحیه مردم به وجود آورده است. شایعاتی که رادیوهای دشمن به‌زبان آلمانی پخش می‌کنند، روحیه جنگ و مقاومت را در دل مردم و ارتش از بین برده است.»

سفتون دل‌مر از اطلاعات همچون سلاخی انعطاف‌پذیر، مخفی و خطرناک در جنگ بهره می‌برد. کلازویتز (Clausewitz) جمله‌ای در کتابش در فصل «اطلاعات در زمان جنگ» آورده است با این مضمون: بخش عظیمی از اطلاعات به‌دست‌آمده از جنگ بحث‌برانگیز، قسمت عظیم‌تر آن نادرست و دروغ، و عظیم‌ترین قسمت آن هم شک‌برانگیز است.

پنابراین می‌توان گفت کلازویتز، سفتون دل‌مر - کسی که هرگز به‌اشتباه دروغ نمی‌گفت - را تمجید کرده است.

پی‌نوشت:

۱- ترجمه‌ای از مقاله:

Rowen, Robert (2003) *Gray and Black Radio Propaganda against Germany*, presented to New York Military Affairs Symposium

۲- Dachau (شهری در آلمان نزدیک مونیخ)

۳- نوعی نوشیدنی

۴- نوعی غذا با کنگر فرنگی

